**فقه، جلسه 66: 14/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکته‌ای در مورد بحث سابق عرض کنم، در تکمیل عرائض گذشته‌مان. آن این هست که ما در جمع بین روایات ۴۵ روز و حیضة اینجور عرض می‌کردیم که روایت‌های ۴۵ روز و حیضةٌ هر کدامشان صریح در کفایت مورد خودشان و ظاهر در تعیّن مورد خودشان هستند. ما از ظهور هر یک از این دو دسته روایات به قرینة صراحت روایت دیگر دست می‌کشیم و احد الامرین را کافی می‌دانیم. کما این‌که در خصال کفارات علما همین‌گونه جمع را فرمودند. و گفتیم که مؤید این جمع هم روایت عبد الله بن عمرو هست. در روایت عبد الله بن عمرو که در رقم ۳۸۴۶۹ وارد شده، عده خمسة و اربعون یوما او حیضة مستقیمة ذکر شده. این را هم مؤید قرار دادیم. این مؤید را ممکن است شخص بگوید از این مؤید یک مطلبی بر خلاف آن نتیجه‌گیری شما استفاده می‌شود. آن این است که این حیضة را در این روایت مقید کرده به حیضة مستقیمة. از این روایت استفاده می‌شود که، کفایت ۴۵ روز خب استفاده می‌شود. اما کفایت حیضه علی وجه الاطلاق استفاده نمی‌شود. حیضة مستقیمه باید باشد. بنابراین زنی که حیضه‌اش مستقیمه نیست. حیضة مستقیمه یعنی زنی که در هر ماه یک بار حیض می‌بیند، متعارف زن‌ها که حیضه‌شان مستقیمه هستند که ظاهراً مراد هم این هست، این‌که در هر ماه یک حیضه ببیند. ولی زنی که در هر ماه یک حیضه نمی‌بیند، و متعدد حیضه می‌بیند در یک ماه، یا این‌که بیشتر از یک ماه حیضه می‌بیند، در ۴۰ روز، امثال اینها مثلاً، ۵۰ روز، بیشتر از اینها می‌بیند، این باید ۴۵ روز را مدار قرار بدهد. بنابراین در جایی که حیضه مستقیمه نباشد، باز هم حیضه کفایت می‌کند، این از روایت استفاده نمی‌شود. ممکن است این را ما قرینه قرار بدهیم که روایت‌هایی که حیضة در آن وارد شده، مراد حیضة مستقیمه هست و حمل به متعارف کنیم. بگوییم ناظر به متعارف هست که متعارف زن حیضة واحده می‌بیند در ماه. حتی این روایت ممکن است ما بگوییم که این روایت زراره که ۳۸۴۷۱ بود، «إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ فَحَيْضَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَشَهْرٌ وَ نِصْفٌ»، این روایت را ما حمل کنیم بر ان کانت، یعنی ان کانت تحیض حیضة مستقیمة فحیضة، و ان کانت لا تحیض یعنی ان کانت لا تحیض حیضة مستقیمة. پس جایی که حیضة مستقیم نمی‌بیند داخل در آن شهر و نصف عبارت دوم باشد، که همان ۴۵ روز هست و بگوییم ملاک ۴۵ روز باشد. این یک بیان.

ولی به نظر می‌رسد که اوّلاً روایت عبد الله بن عمرو را ما به عنوان موید ذکر می‌کردیم، نه به عنوان دلیل، چون ضعف سند داشت. خب آن ضعف سند دارد، خیلی در این نتیجه‌گیری‌ها نباید به آن، به صورت جدی بها داد. اما حالا از بحث ضعف سندی‌اش هم غمض عین کنیم، این‌که این قرینه باشد برای این‌که روایت‌های حیضة را بر حیضة مستقیمه حمل کنیم، این قرینة روشنی نیست. فوقش این است که خود این روایت خمسة و اربعون یوما، او حیضة مستقیمة ناظر به متعارف باشد. به این معنا که متعارفاً یا در یک ماه خون می‌بیند، که آن حیضة مستقیم هست و آن حیضه ملاک هست، و اصلاً خون نمی‌بیند که ۴۵ روز ملاک باشد. در بعضی روایت‌های در بحث عدة طلاق هم این دو صورت در کنار هم قرار گرفته. التی لا تحیض و التی یستقیم حیضها. آن روایات مراجعه بفرمایید، اینها ممکن است چون شخص یا مستقیمة الحیض است، یا مستقیمة الحیض نباشد به طور متعارف‌تر این هست که اصلاً حیض نمی‌بیند، کما این‌که یک حیضة غیر چیز داشته باشد، شاید غیر عادی باشد. این و در آن روایات هم شاید طبیعی‌تر این باشد که ما مقسم را متعارف قرار بدهیم، بگوییم که نسبت به صورتی که حیضه مستقیمه نیست اصلاً این روایات ناظر نیستند. خب حالا ان قلت که اگر نتیجه تغییر نمی‌کند. اگر ان کانت تحیض ناظر به مورد حیضة مستقیمه باشد و سایر موارد حیضة مستقیمه را شامل نشود، خب روایت‌های ۴۵ روز را شما باید اخذ کنید، ۴۵ روز حتی در جایی که حیضة غیر مستقیمه هست. ما دلیلی بر کفایت حیضة غیر مستقیمه نداریم، از آن طرف دلیل داریم که ۴۵ روز لازم است، و این ۴۵ روز را باید ما حکم به لزومش کنیم. یعنی لا اقل ۴۵ روز کافی است. نمی‌خواهم بگویم که حتی اگر لازم شد ما قرینة روایت‌های حیضة ۴۵ روز را حمل به استحباب کردیم. ولی این‌که در حیضة غیر مستقیمه کافی هست، ما دلیل نداریم، ولو با استصحاب، ولو با امثال اینها، ما این‌که قبل از ۴۵ روز عده سپری بشود. ۴۵ روز اطلاقش اقتضاء می‌کند ۴۵ روز کافی باشد، ولو در حیضة غیر مستقیمه در حیضة مستقیمه هم این کافی هست، ولی خب آن زودتر تحقق پیدا می‌کند، دیگر نیازی به ۴۵ روز نبوده. ولی به هر حال در حیضة غیر مستقیمه‌ای که بیشتر از ۴۵ روز مدتش باشد، یا کمتر از ۴۵ روز باشد. ۴۰ روز حالا، ۴۰ روز باشد آن کفایت ۴۵ روز را ما دلیل داریم، ولی کفایت حیضة غیر مستقیمه را دلیل نداریم. نتیجه‌اش باز همان می‌شود که در حیضة مستقیمه، حیض ملاک باشد. حیضة مستقیمه نباشد، ۴۵ روز ملاک باشد. اینجوری ممکن است شخصی اشکال مطرح کند. ولی به نظر می‌رسد اگر قرار باشد که ما روایت‌های «إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ فَحَيْضَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَشَهْرٌ وَ نِصْفٌ» حمل بر متعارف کنیم، شاید روشن‌تر این باشد که روایت‌های ۴۵ روز هم این صورت غیر متعارف را از طرحش خارج کنیم. بگوییم این ناظر حداکثر روایت‌های ۴۵ روز ناظر به آن صورت‌هایی که حیضة مستقیم می‌بیند هست که متعارف صورت هست. و جایی که اصلاً حیض نمی‌بیند. اما آن جایی که حیضة غیر مستقیم می‌بیند را معلوم نیست تحت روایت ۴۵ روز باشد، آن وقت اگر چنین نشد، آن وقت باید دید اصل عملی اینجا چطور است، باز دوباره ممکن است بحث اصل عملی اینجا پایش وسط بیاید و باز دوباره ممکن است نهایتاً باز هم ۴۵ روز را کسی معتبر بداند. اینها حالا ان قلت و قلت‌هایی هست که در این بحث وجود دارد.

ولی به نظر می‌رسد که روایت عبد الله بن عمرو که از جهت سندی معتبر نیست آن را کنار بگذاریم، جمع بین روایت‌های دیگر به همان نحوی هست که در جلسات قبل عرض کردیم. این است که از ظهور روایت‌های ۴۵ روز در لزوم ۴۵ روز با صراحت روایت‌های حیضة در کفایة‌ حیضة رفعیت کنیم و اینها را هم حمل بر متعارف نکنیم، خیلی روشن نیست که این روایات را حمل، وجهی ندارد که اینها را حمل بر متعارف کنیم. روشن‌تر همین هست که احد الامرین از حیضة یا ۴۵ روز را کافی بدانیم. یک موید خیلی به نظرم قوی برای این مطلب روایت‌هایی که در باب طلاق هست. در باب طلاق شبیه همین خب آنجا هم مطرح هست، ثلاثة قروء و ثلاثة اشهر مطرح هست. آنجا هم در روایات متعددی ما داریم که ای الامرین سبق، بانت به المراءة. از سه قرء و سه ماه هر کدام از آنها زودتر تحقق پیدا کرد، این عده با آن سپری می‌شود. اینجا هم در بعضی روایات یک حیضة را ملاک قرار داده، بعضی روایات ۴۵ روز را ملاک قرار داده. جمعش همانجور باشد که احد الامرین کافی است. البته بهتر این هست که اکثر الامرین را مراعات کنیم. بهتر این است که هر دویش مراعات بشود که هم حیضة مراعات شده باشد، هم ۴۵ روز مراعات شده باشد، که از این بهتر هم این است اصلاً حیضتان اگر متأخر باشد، حیضتان را ملاحظه بکنیم، آنکه دیگر نور علی نور هست که ۴۵ روز را ما ملاحظه کنیم. دو تا حیضة کامل را بخواهیم ما ملاک قرار بدهیم. این به نظر می‌رسد که این نتیجه‌گیری که حاج آقا در این بحث فرمودند که ملاک را احد الامرین از ۴۵ روز و حیضتین قرار دادند، این به طور قواعد این بهتر جور در می‌آید و با روایاتی که در باب طلاق هم هست سازگارتر هست، و به نظر می‌رسد جمع عرفی روایات همین‌طور باشد و این روایات جمع داشته باشند. خب این بحث تمام.

برویم عبارت مرحوم سید را در موردش. خب مرحوم سید در بحث عدة المتعة خب عبارت ایشان را خواندیم، ایشان اقوال مختلفی را در مسئله ذکر کرده بودند و فرموده بودند که یک قول این هست که حیضتان هست. یک قول این هست که حیضة واحدة هست. ایشان محکی عن ابن ابی عقیل که ما گفتیم از طرق متعدد دیگری هم به این قول قائل هستند و به یک معنا ما این را هم اشاره کردیم که با تفسیری که مرحوم محقق حلی در مورد قرءان، در مورد کلام شیخ طوسی می‌کند، کلام شیخ طوسی هم خیلی با این تفسیر با همان حیضة واحدة، ؟؟؟ ۱۳:۴۳ حیضة واحدة نزدیک می‌شود. چون مرحوم شیخ طوسی در عدة امه قائل به حیضة واحدة شده و به این ملاک که حیضة واحدة محقق قرءان هست. و قرءان را هم معنا کرده به معنای طهران، ولی نه دو تا طهر کامل. عبارت محقق حلی در نکت النهایة، عبارت مهمی هست در این بحث که خیلی مورد توجه بزرگان قرار نگرفته. حالا به‌طور کلی من یک نکته عرض بکنم، نکت النهایة محقق خیلی کتاب مهمی است. کتابی هست که خیلی در مورد مراجعه علما نبوده، ولی خیلی کتاب ارزشمند و مهمی است، نکات قابل استفاده و نکات اساسی در این وجود دارد و در بحث‌ها خیلی تعیین کننده است. در ما نحن فیه هم با تفسیری که ایشان تعبیر می‌کند و استقر علیه المذهب هم تعبیر می‌کند، این حیضتان را آنجوری که اینجوری معنا می‌کند حیضة کامل نمی‌گیرد، لا اقل حیضة اوّلش را حیضة کامل نمی‌گیرد، و این ممکن است حیضتان مراد، حیضة، دو تا حیضة ناقص باشد. اگر اوّلی ناقص باشد، دومی ناقص باشد، هر کدام از اینها ناقص باشد، کفایت بکند. اگر ما همچین چیزی را قائل بشویم که حیضتان لا اقل یکی از حیض‌هایش ناقص باشد کفایت می‌کند با حیضة واحدة هم می‌توانیم آن را تطبیق بدهیم.

در مورد حیضة واحده یکی از روایت‌هایی که به آن تمسک شده بود خبر الاحتجاج بود، الوارد فی المتعه فی آخره «أقل العدة حیضة و طهرة تامة»، ایشان می‌گفت لکن یمکن ان یستدل به للقول الاول بناءً علی کفایة المسمی فی الحیضة الثانیة فإن الطهر التام لا یتحقق إلّا بعد الدخول فی الحیض.

ولی ظاهر روایت احتجاج این هست که یستقبل حیضة در روایت احتجاج هست، این هست که حیضة دوم را باید کامل کرد. و به اصطلاح شروع در حیضه کافی نیست برای این مطلب. ایشان اینجوری معنا کرده که حیضة دوم لازم نیست تمام بشود. ولی ممکن است اینجوری بگوییم بناءً علی کفایة المسمی فی احد الحیضین. اگر در احد الحیضین یک مسما را کافی بدانیم، این با خبر احتجاج یک مقداری بیشتر سازگار هست.

«الثالث: ما عن الصدوق في المقنع من أنّها حيضة و نصف» هست که ایشان این حیضة و نصف را کنایه از شهر و نصف می‌گیرد، که ما حالا عبارت صدوق در مقنع را آوردیم، صدوق در مقنع عبارتی که دارد، در همان عبارتش سه تا تکه داشت. هم ۴۵ روز را ذکر کرده بود، هم حیضة و نصف را آورده بود، این‌که مراد از حیضة و نصف همان ۴۵ روز باشد و ایشان این را تصریح کرده باشد خیلی طبیعی هست که اینجوری معنا کرده باشد. یک بار دیگر عبارتش را آوردم دیگر، الآن پیدا نمی‌کنم متنش را. ۳۸۴۲۸ معجم رجال حدیث هست که در متن، مربوط به ۳ تا متن هست. یکی از آنها عدتها خمس و اربعون لیلة هست، یکی از متن‌ها حیضة و نصف هست. این دو تا را که کنار هم قرار داده، حیضة و نصف با خمس و اربعون لیلة به نظر می‌رسد که این دو تا با همدیگر هماهنگ باشد و مراد ایشان به هر حال ۴۵ روز باشد. این هم قول ثالث.

«الرابع: انّها طهران‌ و هو المحكي عن المفيد و الحلّي و المختلف و هو ظاهر الشهيد في المسالك»

که عرض کردیم مرحوم محقق هم در نکت النهایة همین مطلب را دارد. مرحوم شیخ طوسی هم در نهایة در بحث عدد هم همین قول را دارد. و مرحوم محقق حلی در مورد این طهران استقر علیه المذهب هم تعبیر کرده. بنابراین این طهران با آن تفسیری که ایشان برای طهران می‌کند با حیضة واحدة هم کاملاً سازگار می‌شود، همچنان که عرض کردیم، طهران را به معنای دو تا طهر کامل نگرفته و با توضیحاتی که ایشان عبارتش را آوردیم، بنابراین این قولی که طهران هم هست، این قول هم می‌تواند ناظر و کاشف به این باشد که روایت حیضة واحدة، روایت متروکی نیست و ممکن است ما به این روایت عمل کنیم.

ایشان می‌فرماید: «و لا دليل على هذا القول أصلا، نعم استدل له في المسالك بحسنة زرارة» که خب آن استدلالش گذشت.

ایشان می‌فرمایند که قول چهارم را می‌گویند «إن كان إخباره أزيد من الأول إلّا انّ الأقوى هو الأول» اینجا اوّلاً یک نکته‌ای که در کلام حاج آقا رویش تکیه شده که این قول‌ها در این چهار تا قول منحصر نیستند. بحث ۴۵ روز یا ۴۵ شب هم یکی از اقوال مسأله است، باید آن هم قائل دارد و آن هم اختصاص ندارد به ذوات الشهور. ظاهر خیلی از این تعبیرات این هست که ذوات الاقراء هم می‌گیرد. بنابراین این را هم باید مد نظر داشت. بعد آن قول حیضتان اوّلاً حیضتان خودش از شهرت آنچنانی هم برخوردار نیست. ثانیاً مرحوم محقق حلی حیضتان را هم با تفسیر خاصی که از حیضتان می‌کند، با طهران تطبیقش می‌کند. حیضتان هم یک شهرت خاصی ندارد، با طهران هست که آن طهرانش، اینجور که ایشان تصریح کرده با حیضة واحده هم سازگار هست و می‌تواند با حیضة واحده بسازد. بنابراین این‌که روایت حیضة واحده را شاذ تلقی کنیم و کنار بگذاریم درست نیست.

«لرجحانه بالشهرة و شذوذ الثاني، مع انّ مقتضى الاستصحاب أيضا على فرض التكافؤ هو الأول»

البته وقتی دو تا دسته روایات تکافؤ داشته باشند، اصل اولی این است که باید دید که آیا مرجحی ایشان دارند، مرجحی ندارند، بعد از این‌که مرجح نداشتند آیا ما قائل به تخییر بشویم، قائل به تطهیر ۲۲:۲۲ نمی‌شویم، اصل اوّلی در متعارضین ولو تساقط باشد، ما اصل ثانوی، اوّلاً بحث ترجیح را باید در نظر گرفت که آیا یک دسته اینها ترجیح دارد، یک دسته اینها ترجیح ندارد، که حاج آقا فرمودند که بحث ۴۵ روز ترجیح دارد، آن را باید مقدم داشت، چون قطعی الصدور است. روایت‌های دیگر قطعی الصدور نیست. ثانیاً در مرحلة بعد باید دید آیا ما قائل به تخییر هستیم. البته ما قائل به تخییر نشدیم در خبرین متعارضین، به تخییر قائل نشدیم. ولی معمول آقایان خیلی‌هایشان قائل به تخییر هستند. اگر کسی قائل به تخییر باشد به هر حال در مرحلة باید به تخییر برویم ولی.

«و إن كان يمكن الجمع بينهما بحمل أخبار الأول على الاستحباب لكنه بعيد» هیچ توضیحی هم نداده چرا اخبار اوّل نمی‌تواند حمل بر استحباب بشود، چرا بعید است، این را هیچ توضیح نداده.

«ثمّ انّ الظاهر انّ المراد الحيضتان الكاملتان فلا يكفى المسمى في الأولى أو الثانية أو كلتيهما.»

ایشان اینجوری. خب درست است، ظاهر حیضتان همین حیضتان کاملتان هست. ولی اگر ما روایت‌های حیضتان را به جهت پذیرش اصحاب ما این روایت‌ها را ترجیح دادیم. گفتیم چون اصحاب پذیرفتند، شهرت، شاید مناسب‌تر این باشد که ما ببینیم اصحاب چجوری روایت را فهمیدند. نه این‌که در مرحلة اوّل بگوییم که چون شهرت بر طبق این روایات هست، این روایات را می‌پذیریم، ولو معنایی که اصحاب بر این روایات نکردند. آن وقت آن معنایی که مرحوم محقق در نهایه به استقر علیه المذهب نسبت می‌دهد، آن خودش خیلی مهم است. در نکت النهایة. به هر حال، این این‌که ما حیضتان کاملتان را قائل شدند با این دشواری‌ها روبروست.

خب مسئلة ۲.

«مسألة 2: لا فرق في الصورة المزبورة بين كون المتمتع بها حرّة أو أمة على الأقوال المذكورة لإطلاق الأخبار و كلمات العلماء، بل ادعى بعضهم الإجماع على ذلك.»

و این همینجور. البته این‌که روایات مستقیما امه را شامل بشود به نظر می‌رسد شاید سخت باشد، خیلی وقت‌ها ظهور بدوی روایات در حکم حره است. ولی این‌که امه یک حکم خاصی داشته باشد و هیچ بیان نشده باشد، اطلاق مقامی اقتضا می‌کند که حکم متمتع بها امه هم مثل حکم متمتع بها حره باشد، اگر فرقی داشته باشد باید در روایات به آن اشاره می‌شود، به خصوص ما روایاتی داریم که تمتع به امه هم جائز هست باذن اهلها، و روایات متعددی هم در این موضوع هست که هل یجوز ان یتمتع بالامه باذن اهلها و امثال اینها. اذن اهلش هم درش متعبر است و این روایت متعدد وجود دارد. پیداست که یک مطلب خیلی مستغربی نبوده که به تمتع حاصل نشده باشد. روی همین جهت حالا اگر هم اطلاق لفظی برای روایات قائل نشویم که حالا ممکن است اطلاق لفظی هم قائل بشویم. اگر اطلاق لفظی قائل نشویم، لا اقل اطلاق مقامی مجموع ادله این مطلب را اقتضاء کند که حکم متمتع بها امه هم همان حکم چیز باشد. حالا شاید بگوییم اطلاق لفظی دارد، و به خصوص یک نکته‌ای در مورد این روایات هست. آن این است که در آیة قرآن عن المتعة نزلت فی القرآن، آیه‌ای که در مورد استمتاع هست همانجاها بحث امه و ازدواج با امه و امثال اینها هم در موردش هست. سورة نساء، آیات ۲۴ و ۲۵. ببینید آیه را ملاحظه بفرمایید.

«**وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ كِتابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ إِنَّ اللّهَ كانَ عَليمًا حَكيمًا** \* **وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِإيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ**» که این استمتاع قبل و بعدش صحبت از کنیزان شده، ازدواج با کنیزان را مطرح کرده. هم ازدواج با کنیزان را مطرح کرده، هم تمتع بردن از کنیزان به عقد ملک یمین را مطرح کرده و همة اینها را مطرح کرده. روی همین جهت این روایت شمولش نسبت به ازدواج با امه، تمتع با امه خیلی روشن هست. این‌که است که روی همین جهت ما در روایت ابن ابی نصر بزنطی در آیة «**فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ**» این را برای جواز تمتع به امه باذن اهلهن تمسک کرده، ما آنجا هم عرض می‌کردیم که ما ممکن است نکاح را منصرف به تمتع ندانیم. بگوییم مراد نکاح دائم است. ولی این آیة شریفه با توجه به قبل و بعدش نمی‌تواند تمتع از تحتش خارج باشد. امام علیه السلام که اینجا تمسک کردند ممکن است با توجه به مجموع قرینه‌ای که در آیة شریفه وجود دارد تمسک کرده باشند. نه به خصوص «**فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ**» تمسک کرده باشند. در مورد امه هم به نظر می‌رسد که این اطلاق داشته باشد و حکم این امه را از این روایت. حالا بعد این مثلاً در خبر ابی بصیر که می‌گوید عن المتعه قال نزلت فی القرآن که اشاره به این آیه هست در ذیلش می‌گوید و عدتها حیضتان. آن که در قرآن نازل شده، تمتع با حره و امه هر دو هست. عدتها حیضتان را که ذکر می‌کند، این اطلاقش موارد دیگر را هم شامل می‌شود. حالا همة لا اقل روایات اطلاقش متعه را شامل نشود، تمتع به امه را شامل نشود، به هر حال یک سری از اطلاقات هم آن امه را شامل می‌شود. این مسأله هم بحث خاصی ندارد.

«مسألة 3: الحاجة إلى العدة انّما هي فيما لو أراد الغير تزويجها و امّا بالنسبة إلى الزوج فلا إشكال في جواز تجديد العقد عليها بعد انقضاء المدة أو هبتها بلا فصل.»

این بحثی در این نیست که عده نمی‌خواهد و عده کافی است. علاوه بر این‌که حتی آن جواز تجدید عقد علیها، عقد به آن معنا هم لازم نیست، از روایاتی که تزید، یزید علیها همین‌که طرفین رضایت بدهند امثال اینها کافی هست و به نظر می‌رسد که دیگر آن شرایطی چیزهایی هم در عقد معتبر باشد، مثلاً شهود معتبر باشد. حالا شهود که معتبر هم نیست، ولی آن خطبه خواندن‌ها و امثال اینها، آنها چیز نیست، همین‌که دو طرف مدت را اضافه کنند با یک مبلغ جدید، کفایت می‌کند. آن روایت‌های تزید او یزید علیها آن روایت‌های که آیة قرآن «**وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ**» که آیة قرآن را روایات تفسیر می‌کنند، دیگر نسبت جواز تجدید عقد علیها دیگر خیلی روشن است. ما حالا بیشتر از آن هم می‌خواهیم بگوییم. همین مقدار که راضی باشند و حالا عقد هم نکنند، راضی باشند هم کفایت می‌کند، ولی حالا عقد بکنند که دیگر خیلی بهتر. این هم این مسأله.

«مسألة 4: إذا كانت حبلى فعدتها وضع الحمل حرة كانت أو أمة.»

این هم روشن است. همان «**أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» اطلاقش وضع حمل را در متعه هم شامل می‌شود و روایت‌های ما نحن فیه، اینها مسألة وضع حمل ازش استفاده نمی‌شود. همان دلیلی که وضع حمل را در مطلقه ملاک قرار می‌دهد، همان دلیل وضع حمل را در اینجا هم ملاک قرار داده می‌شود. این بحث، بحث نیست. می‌رود مسألة بعدی که مسألة ۵ هست و بحث خاصی، خب زیر مسألة ۵ یک مقداری بحث دارد، این را ان‌شاءالله شنبه صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان